

نگرشی نهادی بر ساختار سازی قدرت در عرصه‌ی داخلی برای نیل به اقتصاد مقاومتی*

پرویز داوودی

p_davoodi@yahoo.com

استاد اقتصاد، دانشگاه شهید بهشتی

فاطمه سادات جعفریه

mjafarie@yahoo.com

دانشجوی دکتری اقتصاد، دانشگاه شهید بهشتی

(نویسنده مسئول)

پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۲۶

دریافت: ۱۳۹۳/۷/۱۳

چکیده: اقتصاد مقاومتی به مفهوم توانایی جوامع در انطباق پذیری در مواجهه با شوک‌ها طبق ادبیات نهادی «کارایی تطبیقی» تلقی می‌شود که میزان این کارایی به انعطاف‌پذیری ماتریس نهادی جامعه بستگی دارد. از آنجاکه یکی از فاکتورهای مهم در ساختار نهادی جوامع ساختار قدرت است، بنابراین قسمت مهمی از جذب تنش‌ها در ساختار قدرت ریشه دارد. از این رو این نوشتار درصدد پاسخ به این پرسش است که برای دستیابی به الگوی اقتصاد مقاومتی و پیشبرد ابعاد آن نیازمند ترسیم چه ساختاری از قدرت هستیم؟ بنابراین پژوهشگر در تحلیلی مقایسه‌ای بین نگرش نئوکلاسیک و نهادی با پیش‌کشاندن مبانی فکری دو نگرش در حوزه قدرت، آشکار می‌سازد در نگرش نئوکلاسیک مفهوم قدرت طبق «تئوری مشارکت صفر» مشتق‌شده از بن‌انگاره‌ی محوری فردگرایی و نگرش یکسویه‌ی فرد به ساختار، تنها در یک قدرت مرکزی محض با روابط علیّ بالا به پایین متبلور می‌شود. در حالی که از رهگذر بازسنجی مبانی فکری فوق در پرتو نگرش نهادی با طرح نگرش تعاملی فرد - ساختار، آشکار می‌شود با توجه به «تئوری نظام‌های چندمرکزی» مورد نظر الینور اُسترم، تعبیه و به کار بستن نهادها و کنش‌های جمعی با روابط علیّ پایین به بالا می‌تواند ابعاد مهمی از سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی را تأمین کند.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد مقاومتی، نگرش نهادی، ساختار قدرت، سیستم‌های چند مرکزی، مبانی فکری.

طبقه‌بندی: JEL: O21, H11, B31.

* مقاله برگرفته شده از رساله دکتری با عنوان «افزایش کارایی نظام مالیاتی با توجه به آموزه‌های اقتصاد اسلامی»

مقدمه

امروزه با وجود توسعه‌ی نظریات اقتصادی و حرفه‌ای‌سازی^۱ علم اقتصاد، بهره‌گیری از نسخه‌های رویکرد رایج در جهت راهبری جوامع در مسیر توسعه، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به ثمر نرسیده و با وجود برنامه‌ریزی‌های مکرر به منظور دستیابی به این هدف آرمانی، نه تنها به آن نزدیک نشده‌اند بلکه با تضییع منابع خود در برخی از سال‌ها، دوری از آن را هم تجربه کرده‌اند.

در جامعه ما نیز گرچه می‌توان به سختی مسلک فکری اقتصاددانان سیاستگذار را تشخیص داد ولی از آنجا که اکثر ایشان دانش آموخته‌ی مکتب مرسوم هستند، عموماً در پاسخ به مشکلات اقتصادی، بدون بررسی مفید بودن و قابلیت کاربرد داشتن تحلیل‌های پارادایم رایج با واقعیات و شرایط کنونی کشورمان، در به کار بستن آموزه‌های الگوی نئوکلاسیک تأکید ورزیده‌اند. این در حالی است که جامعه ما نیز هنوز در پیگیری یک روند پویا، خوداتکا، پایدار و همه‌جانبه سمت توسعه با چالش‌های اساسی درگیر است.

بدین منظور از طرف رهبر معظم انقلاب الگوی اقتصاد مقاومتی، برای برون‌رفت از مشکلات اقتصادی و افزایش قدرت ملی مبتنی بر فعال‌سازی ظرفیت‌های داخلی مطرح و تبیین آن بر عهده‌ی حوزویان، دانشگاهیان و اندیشمندان حوزه‌های مختلف فکری گذاشته شد.^۲

از طرف دیگر ناتوانی نظریات اقتصادی موجود در حل معضلات کشورهای در حال توسعه، بسیاری از جریان‌ات دگراندیش از جمله اقتصاد نهادگرا را به بازنگری‌های اساسی در چارچوب‌های معرفتی و ایدئولوژیک رویکرد نئوکلاسیک^۳ ترغیب کرد. بنابراین بسیاری از مسائلی که امروزه دغدغه‌ی کشور ماست قبلاً مورد توجه برخی از اقتصاددانان صاحب‌نام در اقتصاد هترودکس بوده است.

از این رو این مقاله با بهره‌مندی از آموزه‌های رویکرد فوق و تطابق مفهوم اقتصاد مقاومتی با

1. Professionalization

۲. اقتصاد مقاومتی یعنی آن اقتصادی که به یک ملت امکان می‌دهد و اجازه می‌دهد که حتی در شرایط فشار هم رشد و شکوفایی خودشان را داشته باشند. این یک فکر است، یک مطالبه‌ی عمومی است، شما دانشجو هستید، استاد هستید، اقتصاددان هستید، بسیار خوب با زبان دانشگاهی، همین ایده‌ی اقتصاد مقاومتی را تبیین کنید، حدودش را مشخص کنید.» (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان، ۱۳۹۱/۵/۱۶)

۳. اقتصاد نئوکلاسیک اصطلاحی است که اولین بار توسط ویلن (Veblen) مطرح گردید که به منزله اشتراک دیدگاهی است که در بردارنده‌ی مجموعه‌ی گسترده‌ای از رهیافت‌های گوناگون در علم اقتصاد مانند اقتصاد جانب عرضه، مکتب شیکاگو، سنتز نئوکلاسیک، اقتصاد اطلاعات و مانند اینهاست، که به منزله‌ی یک پارادایم فکری واحد، جریان غالب علم اقتصاد را شکل می‌دهد.

مفاهیم نهادی، به تبیین این مساله می‌پردازد که قسمت مهمی از جذب تنش‌ها در اقتصاد مقاومتی در شاکله‌ی ساختار قدرت ریشه دارد. با توجه به این موضوع، پرسش این نوشتار آن است که برای دستیابی به الگوی اقتصاد مقاومتی و تأمین الزامات آن ما نیازمند ترسیم چه ساختاری از قدرت هستیم تا بتواند میزان تطبیق ماتریس نهادی جامعه را در برابر شوک‌ها و دگرگونی‌ها افزایش دهد؟ بنابراین این نوشتار ضمن تبیین مفهوم قدرت، به تصریح نگرش نئوکلاسیک در این مقوله پرداخته و در تحلیلی مقایسه‌ای بین نگرش نئوکلاسیک و نهادی، با استفاده از چارچوب فکری الینور اُسترم، به تشریح نقش ساختار قدرت مبتنی بر سیستم‌های چندمرکزی می‌پردازد. البته در این تحلیل مقایسه‌ای نه تنها ساختار علمی دو رویکرد را در این خصوص به پیش کشانده، بلکه در حد بضاعت خود پیش‌فرض‌های نظری و مبانی فکری هر دو اندیشه را نیز زیر نظر خواهیم داشت تا از رهگذر بازسنجی و اصلاح آنها گامی در جهت تبیین ساختار قدرت همگون با راهبرد اقتصاد مقاومتی به پیش برانیم.

در این پژوهش در بخش اول به شیوه‌ی اسنادی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، چارچوب نظری مقتضی گردآوری شده و با استفاده از فن تحلیل محتوا اطلاعات آن مورد واکاوی قرار گرفته است و در بخش دوم به منظور بازنگری و ترسیم ساختاری جدید در خصوص قدرت از روش فراتحلیلی^۱ استفاده شده است. سهم علمی این پژوهش نیز تطبیق مفهوم اقتصاد مقاومتی و الزامات آن با مفاهیم نهادی و بهره گرفتن از آموزه‌های این رویکرد در جهت تبیین اهمیت و نقش ساختار قدرت در انعطاف‌پذیری ماتریس نهادی و بهبود کارایی جامعه و همچنین ترسیم ساختاری از قدرت همگون با اهداف فوق و الزامات اقتصاد مقاومتی است.

مبانی نظری پژوهش

قبل از تبیین ساختار قدرت متناسب با الگوی اقتصاد مقاومتی، ابتدا به تبیین مفهوم اقتصاد مقاومتی و ابعاد آن، مفهوم اقتصاد مقاومتی در ادبیات نهادی و الزامات آن و همچنین مفهوم قدرت می‌پردازیم.

مفهوم اقتصاد مقاومتی و ابعاد آن

در چند سال اخیر با شدت یافتن تحریم‌های غرب علیه جمهوری اسلامی ایران با هدف متوقف

کردن برنامه‌های صلح‌آمیز هسته‌ای، واژه‌ی جدید «اقتصاد مقاومتی» به ادبیات اقتصادی کشور افزوده شد. از آنجا که این اصطلاح نخستین بار به وسیله مقام معظم رهبری مطرح شده است، لازم است تبیین مفهوم آن نیز مستند به بیانات ایشان باشد.

«اقتصاد مقاومتی معنایش این است که ما یک اقتصاد داشته باشیم که هم روند روبه‌رشد اقتصادی در کشور محفوظ بماند، هم آسیب‌پذیری‌اش کاهش یابد؛ یعنی وضع اقتصادی کشور و نظام اقتصادی طوری باشد که در برابر ترفندهای دشمنان که همیشگی و به شکل‌های گوناگون خواهد بود کمتر آسیب ببیند و اختلال پیدا کند»^۱.

بنابراین اقتصاد مقاومتی با هدف تامین رشد پویا و بهبود مقاومت اقتصادی مطرح شده و دارای الزامات و ابعاد متفاوتی است که در سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی ابلاغ شده است. در اینجا برخی از ابعاد آن را که در راستای آزمایی تناسب ساختار قدرت تبیین شده با اهداف اقتصاد مقاومتی یاری‌مان خواهند رساند، عنوان می‌کنیم:

بند اول: ... توسعه کارآفرینی و به حداکثر رساندن مشارکت آحاد جامعه در فعالیتهای اقتصادی با تسهیل و تشویق همکاری‌های جمعی و تأکید بر ارتقای درآمد و نقش طبقات کم‌درآمد و متوسط؛ بند سوم: به کارگیری ظرفیت و قابلیت‌های متنوع در جغرافیای زمینه‌های مناطق کشور؛ بند شانزدهم: صرفه‌جویی هزینه‌های عمومی کشور با تأکید بر تحول اساسی در ساختارها، منطقی‌سازی اندازه دولت و حذف دستگاه‌های موازی و غیرضروری و هزینه‌های زائد و بند نوزدهم: شفاف‌سازی اقتصاد و سالم‌سازی آن و جلوگیری از اقدامات، فعالیت‌ها و زمینه‌سازی‌های فسادزا در حوزه‌های پولی، تجاری، ارزی و...

مفهوم اقتصاد مقاومتی در ادبیات نهادی و الزامات آن

در حالی که طرفداران رویکرد رایج، تدوین نظریات توسعه خارج از قلمرو اقتصاد متعارف را خطای مهلکی تصور می‌کنند (هانت، ۱۳۸۶) ولی به دلیل ناتوانی نظریات اقتصادی موجود در حل معضلات کشورهای درحال توسعه، شمول قواعد اقتصادی مکتب مرسوم^۲ در دنیای واقعی از طرف مکاتب بدیل محل تشکیک واقع شده است. عدم انطباق تئوری‌های نئوکلاسیک با واقعیات کشورهای جهان سوم و خلاء موجود در تبیین راهکارهای مناسب برای غلبه بر مشکلات این کشورها از نگاه حکیمانه مقام

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیات دولت، ۹۱/۶/۲.

معظم رهبری نیز مغفول نمانده است:

«اینها نشان می‌دهد که نظریه‌پردازی‌های غربی، در زمینه‌ی سیاست، در زمینه‌ی اقتصاد، نظریه‌هایی ناقص، عقیم و بی‌خاصیتی است، ما را بیشتر تشویق می‌کند که برویم به درون خودمان مراجعه کنیم و فکر اسلامی و اندیشه‌ی اسلامی را پیدا کنیم»^۱.

طبق این بیانات، ایشان علاوه بر تاکید بر عدم کفایت رویکرد رایج، بر نهادن الگوی توسعه مطلوب و مناسب را در گرو توجه به دو بعد اسلامی و ایرانی معطوف دانسته‌اند.

به لحاظ اسلامی، باید متذکر شد که طبق نظر علمای اسلامی، استخراج الگوی اسلامی و دانش‌پژوهی با نگاه دینی به معنی کسب معرفت منحصر به تجربه و آموزه‌های دینی نیست^۲ که با تبعید اندیشه‌های سایر پارادایم‌ها، سیاق انحصار نقلی را در تولید علوم اسلامی برگزینیم. بلکه با توجه به شأنی که دین در بُعد معرفت‌شناسی برای عقل در کنار نقل قائل است و با توجه به نگاه تداخلی به رابطه‌ی بین علم و دین، تأمل در سایر پارادایم‌های بدیل اقتصادی می‌تواند زمینه‌ی پیدایی علم دینی را فراهم آورد و ما را در تدوین الگوی توسعه با مقبولیت دینی یاری رساند^۳.

بی‌شک در این میان، «مباحث اقتصاد نهادی که منشأ آنها نقد اندیشه‌های اقتصاد نئوکلاسیک بوده است» (Williamson, 2000)، می‌تواند با پرتو افکندن بر نارسایی‌ها و کاستی‌های داربست فکری پارادایم رایج، در تعمیق فهم ما نسبت به مبانی لازم و صحیح برای پیشرفت نظریه‌پردازی در حوزه‌ی اقتصاد مقاومتی و پرورش محتوای علمی آن، نقشی به غایت پراهمیت ایفا کند.

به لحاظ ایرانی، از آنجا که رویکرد نهادی به جای اهتمام بر ارائه گزاره‌های جهان‌شمول و احکام قطعی برای توسعه‌ی کشورهای مختلف، بر توجه هر چه بیشتر به مقتضیات ارزشی، فرهنگی و ویژگی‌های خاص هر کشور و همچنین بررسی نقش این نهادها در عملکرد اقتصادی (North, 2000) تأکید می‌ورزد، می‌تواند خمیرمایه‌ای مناسب برای تولید علم بومی و متناسب با شرایط داخلی کشورمان فراهم آورد. به ویژه آنکه آموزه‌های این رویکرد سبب تغییرات بنیادین در مراکز سیاستگذاری دنیا شده

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جمعی از استادان دانشگاه‌ها، ۹۰/۶/۲.

۲. برای مطالعه‌ی بیشتر نگاه کنید به جوادی آملی (۱۳۸۶).

۳. درک این موضوع از طریق مذاقه در راهکارهای تحقق علم دینی (مراحل سه‌گانه‌ی حضور عقل در هندسه‌ی معرفت دینی، امضای قراردادهای عقلایی و تبیین کلیات بسیاری از علوم با دلایل نقلی) قابل درک است که آیت‌الله جوادی آملی به تشریح آنها می‌پردازد. البته منظور ایشان گزاره‌های عقلی‌ای است که از سنخ قطع و یقین یا ظنّ معتبر باشند و همچنین در تضاد با فرضیه‌ها و بنیان‌های دین مبین اسلام نباشند (جوادی آملی، ۱۳۸۶).

و ضرورت درک بهتر مسائل کشورهای در حال توسعه را، در گرو توجه بیشتر به نهادها، ساختارهای حقوقی و مشارکت عمومی عنوان کرده است^۱ (متوسلی، ۱۳۹۰).

به این منظور نقطه‌ی عزیمت خویش را برای به پیش راندن مباحث اقتصاد مقاومتی بررسی آرا و نظرات اندیشمندان پارادایم فکری رقیب (اقتصاد نهادی) برمی‌شمیریم زیرا همان گونه که استنفیلد اشاره می‌کند: «دنیای سیاسی - اقتصادی کنونی ما آن چنان پیچیده است که در آن نیازمند یک جعبه ابزار چندپارادایم^۲ هستیم» (Stanfield, 1999) تا برای دستیابی به موفقیت در مسیر پیشرفت، با برهم ساختن دو یا چند چارچوب فکری، به چارچوب فکری نوینی که از سازگاری بیشتری با شرایط فرهنگی، ارزشی و بنیان‌های فکری دینی کشورمان برخوردار است، دست یابیم.

اقتصاد مقاومتی به مفهوم تبیین راهکارها و راهبردها به منظور جذب تنش‌ها و مقاومت در برابر آن‌هاست که رهبر فرهیخته‌ی انقلاب آن را راهنمای سیاستگذاری‌ها در جامعه‌ی ما معرفی کرده‌اند: «سیاست‌های اقتصاد باید سیاست‌های اقتصاد مقاومتی باشد - یک اقتصاد مقاوم - باید اقتصادی باشد که در ساخت درونی خود مقاوم باشد، بتواند ایستادگی کند، با تغییرهای گوناگون در این گوشه و آن گوشه دنیا متلاطم نشود»^۳.

اینکه کشوری قادر باشد در مواجهه با تنش‌ها و شوک‌های وارده ناشی از تحولات خارج از اختیار، خود را در جریان تعدیل و تطبیق‌های سریع قرار دهد، طبق ادبیات نهادی «کارایی انطباقی»^۴ نامیده می‌شود. مقصود از کارایی انطباقی «توانایی جوامع، برای انطباق انعطاف‌پذیر در مقابل شوک‌هاست» (North, 2003) که نورث آن را سرمشق و راهنمای سیاستگذاری‌ها معرفی می‌کند (North, 2000).

۱. انتشار گزارش سالانه بانک جهانی در سال ۲۰۱۱ با عنوان «تعارضات، امنیت و توسعه» که توصیه‌های سیاستی آن فاصله‌ی شگرفی با سیاست‌های دهه‌ی ۹۰ مبنی بر اصلاح قیمت‌ها و سیاست‌ها دارد و در آن اذعان شده که برای غلبه بر مشکلات کشورها باید به نهادها توجه کرد و همچنین اعطای جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۹ به دو تن از اندیشمندان برجسته‌ی نهادگرا شاهدی بر این ادعاست.

۲. Multi- paradigm Tool Kit بدان معنا که با توجه به پیچیدگی‌های جوامع امروز، تأمل در سایر پارادایم‌ها می‌تواند عرصه‌ی گسترده‌ای از نظریات صحیح ممکن را پیش‌روی ما بگشاید و ما را در طراحی الگوی توسعه یاری رساند.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگران و فعالان بخش تولید کشور به مناسبت هفته‌ی کارگر، ۹۲/۲/۷.

۴. Adaptive Efficiency: مفهومی که با کارایی تخصیصی (Allocative Efficiency) در سنت نئوکلاسیک که براساس شرایط بهینه‌ی پارتو (Paretorian Optimum Condition) تبیین می‌شود، کاملاً متمایز است.

و اعتقاد دارد میزان این کارایی در اقتصاد بستگی به انعطاف‌پذیری یا انعطاف‌ناپذیری «ماتریس نهادی»^۱ آن اقتصاد دارد. در حقیقت عامل اصلی تعیین‌کننده تفاوت بین کشورها تفاوت در ماتریس نهادی آنهاست (Acemoglu & Robinson, 2010). نظام‌های سیاسی - اقتصادی‌ای موفق هستند که ساختارهای نهادی انعطاف‌پذیر و تکامل‌یافته‌ای دارند که می‌تواند در برابر شوک‌ها و دگرگونی‌ها مقاومت کند (North, 2000). Olson نیز چگونگی انعطاف‌پذیری ساختار نهادی یک جامعه را مسئول عدم رشد یا رشد سریع آن می‌داند (متوسلی، ۱۳۷۳).

(Stanfield, 1999) یکی از فاکتورهای مهم در ساختار نهادی جوامع را ساختار قدرت معرفی می‌کند که نحوه‌ی کاربست قدرت در جوامع موجب ظهور تغییرات در نظام‌های اجتماعی بشری و سبب تغییرات در تخصیص منابع می‌شود.

بنابراین قسمت مهمی از جذب تنش‌ها در اقتصاد مقاومتی در شاکله‌ی ساختار قدرت رخنه دارد. به عبارت دیگر در مسیر خلق اقتصاد مقاومتی نیازمند ترسیم ساختار قدرتی همگون با این استراتژی از حیث نظریه‌پردازی هستیم تا بتواند میزان تطبیق ماتریس نهادی جامعه را در برابر شوک‌ها و دگرگونی‌ها افزایش دهد.

مفهوم قدرت

قدرت^۲ مفهومی چندبعدی^۳، جدال‌برانگیز و دارای معانی گسترده دانسته می‌شود. گستردگی مفهومی آن باعث شده که بحث قدرت از حوزه‌ی علوم طبیعی تا علوم اجتماعی گسترش یابد و تعاریف مختلف و متمایزی از آن ارائه شود. بنابراین مطالعه‌ی مفهوم قدرت به عنوان یک بحث کلی نیازمند بهره‌مندی از اطلاعات رشته‌های مختلف است. از این‌رو شاید بتوان مفهوم قدرت را مفهومی «میان‌رشته‌ای»^۴ دانست (اشرف نظری، ۱۳۸۶).

پیرامون مفهوم قدرت در علم سیاست مطالعات ارزشمند و پراکنده‌ای صورت گرفته است. Stewart R. Golak در پژوهشی منسجم و تطبیقی کلیه مطالعات سیاسی پیرامون مفهوم قدرت را در دو خط سیر «استمرار» و «عدم استمرار» جمع‌بندی می‌کند. خط سیر اول با Hobbes (پیشکسوت نظریه‌ی سیاسی قرن هفدهم) آغاز می‌شود و با Lukes پایان می‌پذیرد. در این خط سیر افرادی چون

1. Institutional Matrix
2. Power
3. Multidimensional
4. Interdisciplinary

مارکس^۱، راسل^۲، وبر^۳، یارسونر، رانگ، نیوتن، کیدنز، رابرت دال^۴ و... قرار می‌گیرند که هر کدام بسته به ایدئولوژی خود به تبیین مفهوم قدرت می‌پردازند. آنچه در این خط سیر، مشترک است آن است که یک برداشت علی^۵ و عاملیتی از مفهوم قدرت، متأثر از روابط علی و معلولی موجود در مکانیک، اساس انگاره‌های نظریات سیاسی آنان است که در آن قدرت به عنوان مفهوم عام و دارای انسجام تصور می‌شود که در یک قدرت دولتی واحد نمود می‌یابد.

خط سیر دوم با گسست معرفت‌شناسی Michel Foucault آغاز می‌شود و در گفتمان‌های «فرا - ساختارگرایان»، «فرامارکسیست‌ها» و «فرامدرنیست‌ها»، مدل‌های مختلفی به خود می‌گیرد (کلگ، ۱۳۷۹). تبیین فوکو و پیروان وی از قدرت متکی بر کردار گفتمانی است. فوکو در تعریف قدرت می‌گوید: «قدرت، شبکه‌ی کم و بیش ثابت یا متغیری از ائتلاف‌هاست که عرصه متغیر عمل و منفعی که به صورت گفتمانی شکل گرفته‌اند را دربر می‌گیرد» (کلگ، ۱۳۷۹). بنابراین در این تفکر یکپارچگی وجود ندارد «و به جای تمرکز بر حاکمیت قدرت باید پیکره‌های بی‌شماری را که در نتیجه‌ی تأثیرات قدرت به صورت سوژه‌های فرعی و حاشیه‌ای درآمده‌اند، مطالعه کنیم» (کلگ، ۱۳۷۹). پس در این نگرش، در روابط قدرت کارکرد مهم است نه فاعل.

با آنکه مباحث فوکو باعث نوآوری‌های فراوانی در تفاسیر قدرت شده ولی گلک معتقد است که فوکو هنوز نه بر عرصه‌های پژوهشی و مطالعه قدرت و نه بر گفتمان‌های رسمی سیاست غلبه پیدا نکرده است و در این میان غلبه همچنان با برداشت حاکمیت بنیاد از قدرت است.

سریع‌القلم (۱۳۸۹)، در یک جمع‌بندی کلی در مورد معانی مختلف قدرت در علم سیاست اظهار می‌دارد که امروزه مفهوم قدرت از معنای قدیمی و تاریخی استبدادی آن که مبتنی بر زور و حکومت مطلقه بود به مفهوم جدید نظام حقوقی و مسوولیت تبدیل شده است. قدرت در جهان جدید به معنای

۱. مارکس (Marx): «قدرت عبارت است از اعمال قهر متشکل یک طبقه برای سرکوب طبقه‌ی دیگر» (اشرف نظری، ۱۳۸۶، نقل از مارکس).

۲. راسل (Bertrand Russel): «قدرت را می‌توان به معنای پدید آوردن آثار مطلوب تعریف کرد» (اشرف نظری، ۱۳۸۶، نقل از راسل).

۳. وبر (Weber): «قدرت به طور ساده حد توانایی کنترل دیگران است به طوری که عملی را که از آنها خواسته شده است، انجام دهند» (عالم، ۱۳۷۳).

۴. دال (Dahl): «قدرت رابطه‌ای میان بازیگرانی است که در آن بازیگری، دیگر بازیگران را به عملی وامی‌دارد که در غیر این صورت آن عمل را انجام نمی‌دادند» (عالم، ۱۳۷۲).

توانایی پیدا کردن راه‌حل‌ها و رفع نیازهای مردم است. بنابراین در این نوشتار با الهام از تلقی جدید از قدرت، به دنبال ترسیم ساختاری از قدرت در اقتصاد مقاومتی هستیم که بتواند توانایی جامعه را در پیدا کردن راه‌حل‌ها در مقابله با تنش‌ها و شوک‌های وارده به اقتصاد بهبود ببخشد و افزایش دهد. این درحالی است که گرچه می‌توان در همهی مباحث سیاسی جای پای بحث قدرت را مشاهده کرد ولی در مباحث اقتصادی قدرت به عنوان مقوله‌ای جداگانه و با هویت مستقل و مشخص کمتر مورد بحث قرار گرفته است. از این‌رو (Stanfield, 1999)، نقش قدرت در فرآیند اقتصادی و تأثیر آن بر عملکرد اقتصادی در اقتصاد مرسوم را مبهم یا پنهان می‌داند. (Ostrom, 2010) معتقد است در اقتصاد مرسوم مبتنی بر نظم و آرایش دوگانه بازار - دولت، مفهوم قدرت تنها در یک قدرت مرکزی محض متبلور می‌شود. بدان معنا که گرچه در مکاتب مختلف فکری، از لیبرال تا سوسیال دموکرات، پیوستاری از دیدگاه‌های مختلف برحسب میزان مداخله‌ی دولت در اقتصاد فراهم آمده است ولی در تمام آنها دولت مرکز ثقل پژوهش در مورد قدرت است.

به منظور توضیح چرایی این نگرش، توجه خود را به سمت بنیان‌های نظری دیدگاه نئوکلاسیک معطوف می‌داریم و در بحث بعد نشان می‌دهیم که از آنجا که این مکاتب همه جزو پارادایم نئوکلاسیک هستند و در تمام آنها سنگ بنای تحلیلی فرد و خواسته‌های اوست، در نگرش مشترک، دولت، ظرف قدرت برای همهی آنهاست.

تحلیل موضوع

الف) ضرورت بررسی ساختار قدرت به واسطه نقد فردگرایی روش‌شناختی

از آنجا که تصویر واقعیت موجود در هر نظریه‌ای به میزان زیادی به صحت بنیان‌های نظری‌ای که نظریه بر پایه‌ی آنها بنا شده است، بستگی دارد (Toboso, 1995)، بنابراین آگاهی از فلسفه‌هایی که بدنه علم اقتصاد در این حوزه به پشتوانه‌ی آنها سرپاست، می‌تواند توان ما را برای قضاوت و انتخاب راهکار مناسب سیاستی در طراحی ساختار قدرت مناسب با اهداف اقتصاد مقاومتی افزایش دهد. این درحالی است که اقتصاددانان عموماً در ساختن یک نظریه و به کارگیری آن از بیان و آزمون صحت بنیان‌ها و پایه‌هایی که تئوری بر مبنای آنها بنا شده است، غفلت می‌ورزند (Coase, 1937) و سعی می‌کنند شکست در برنامه‌های توسعه را از طریق تغییر نوع سیاست‌های دستوری و سازمان‌های اجرایی خود بهبود ببخشند و هیچ‌گاه درصدد تبیین مسائل مبتنی بر بازنگری و اصلاح ریشه‌ها و

بنیان‌های فکری اقتصاد مرسوم نبوده‌اند.

از این‌رو با آگاهی از این مطلب که چنانچه مبانی فکری و پیش فرض‌های نظری متفاوت را برگزینیم، پارادایم متفاوتی را در پیش گرفته‌ایم و در نتیجه توصیه‌های سیاستی متمایزی را تجویز خواهیم کرد و مسلماً عملکرد اقتصادی متفاوتی را پیش‌رو خواهیم داشت (متوسلی، ۱۳۹۰)، در این بخش با تصریح فردگرایی روش‌شناختی به عنوان بن‌انگاره‌ی محوری در تبیین ساختار قدرت در اقتصاد مرسوم، پا را از سطح تحلیل‌های متعارف در علم اقتصاد فراتر نهاده و در حد بضاعت خود به آسیب‌شناسی این بنیان فکری می‌پردازیم تا از رهگذر بازسنجی آن در پرتو رهیافت‌های پارادایمی رقیب، نه تنها به بصیرتی نقادانه از نحوه‌ی تئوری‌پردازی اقتصاددانان نئوکلاسیک در این خصوص نزدیک شویم، بلکه گامی در جهت تبیین ساختاری از قدرت متناسب با اقتصاد مقاومتی به پیش برداریم.

فردگرایی روش‌شناسی که روش خود را از فردگرایی هستی‌شناسی^۱ گرفته است (بلاگ، ۱۳۸۰) بدان معناست که ماهیت هر سیستم پیچیده از طریق تحویل آن به اجزایش قابل تبیین است و درک پدیده‌های اجتماعی به درک ویژگی‌ها، انتخاب‌ها، کنش‌ها و اولویت‌های اجزای خرد آن وابسته است (فی، ۱۳۸۲).

بنابراین اقتصاددانان جریان رایج نیز فرد را جزء سازنده‌ی نظریات اقتصادی خود متصور شده و برای تبیین پیدایش نهادهایی همچون بنگاه، دولت و... به مدلی از رفتار فردی عقلایی در یک وضعیت طبیعی فارغ از نهادها^۲ متوسل می‌شوند. جهت حرکت تبیینی برای اقتصاددانان فردگرا از سمت افراد به سمت نهادهاست که در این حرکت، افراد متعین در نظر گرفته می‌شوند (Hodgson, 1998).

در حقیقت «قلمرو علم اقتصاد به عنوان علم انتخاب، آزمون و بررسی تخصیص «داده‌شده‌ها»^۳ (منابع) به «داده‌شده‌ها» (رجحان‌های فردی ثابت) است که ماهیت و جوهر این خواسته‌ها به عنوان موضوع مورد مطالعه در نظر گرفته نمی‌شود و داده‌شده و ثابت تلقی می‌شود» (Stanfield, 1999). خطای واقعی نهفته در فهم غلط و تفسیر هستی‌شناسانه‌ی نادرست موجود در فردگرایی روش‌شناختی که افراد را مناسب‌ترین نقطه برای آغاز نظریه‌های اجتماعی انتخاب می‌کند، این است که نگرشی یکسویه از فرد به سمت نهادها را بنیان می‌نهد و در آن نقش و اثر نظام‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی (و اساساً نهادها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری حاکم بر جامعه) و در کل ساختار پیرامون فرد

1. Ontological Individualism
2. Institution- Free State of Nature
3. Given

نادیده انگاشته می‌شود. به عبارت دیگر «اقتصاد نئوکلاسیک به واسطه‌ی فردگرایی، تاثیر طرح نهادها^۱ بر رفتار و سلوک انسان‌ها را نادیده می‌انگارد» (Hamilton, 1919). با این وصف «این سخن معمولی و پیش پا افتاده‌ی اقتصاددانان جریان غالب که سلايق و ترجیحات فردی موضوعاتی نیستند که دانش اقتصاد بخواهد آنها تبیین کند، مستقیماً از سنت فردگرایی استخراج شده است» (Hodgson, 1998). در حالی که از منظر اقتصاد نهادی خواسته‌های افراد بخشی از متغیرهایی هستند که باید تبیین شوند، زیرا برخی از جنبه‌های سرشت انسانی^۲ نسبت به سیستم درون‌زاست و نظریه‌ی سنتی اقتصاد در برخورد با فرد به عنوان یک موجود ثابت و تغییرناپذیر^۳ به وضوح در اشتباه است (Hodgson, 1998). خواسته‌ها، اهداف و ترجیحات افراد تغییر می‌کند آن هم نه به طور تصادفی و نه به واسطه‌ی کارکرد برخی قوانین طبیعی بدون مشارکت و کارگزاری انسان، بلکه به واسطه‌ی تاثیر پدیده‌های درون‌زا در نظام اجتماعی تغییر می‌کند (Hodgson, 1998). از آنجا که نظام اجتماعی نیز اساساً نظامی تشکیل شده از ساختار قدرت و فرهنگ است، بنابراین ترجیحات افراد متأثر از فرهنگ و ساختار قدرت می‌شود (Stanfield, 1999). بنابراین علاوه بر فرهنگ، تغییرات در ساختار قدرت (آنچه موضوع مورد بررسی ماست)، موجب تغییرات در فرآیندهای اجتماعی و همچنین تغییرات در ترجیحات و خواسته‌های افراد و بنابراین تغییر در تخصیص منابع می‌شود. در نتیجه تخصیص خوب منابع به خوبی الگوی ترجیحات وابسته است و خوبی الگوی ترجیحات تا حدودی به میزان خوبی ساختار قدرتی که از آن منبعث می‌شود، بستگی دارد (Stanfield, 1999).

بدین‌سان به واسطه درهم شکستن فردگرایی روش‌شناختی که در آن تبیین پدیده‌های اجتماعی به سطح اهداف افراد تقلیل می‌یابد، اعتبار نگرش یکسویه به «فرد - ساختار» نیز ساقط شده و زمینه‌ی لازم برای پذیرش وابستگی و تأثیرپذیری دوسویه بین کارگزار و ساختار و تقلیل‌ناپذیری^۴ یکی به نفع دیگری (Wrenn, 2006) و متغیر در نظر گرفتن خواسته‌های انسانی گشوده می‌شود. متغیر در نظر گرفتن خواسته‌های انسانی و تأثیرپذیری از شرایط اقتصادی - اجتماعی ما را ملزم به آزمون و بررسی ساختار قدرت می‌سازد، ساختاری که از آن انتخاب‌های مربوط به تخصیص‌ها صورت می‌پذیرد (Stanfield, 1999).

1. Scheme of Institutions
2. Human Nature
3. Immutable
4. Irreducibility

ب) تحلیلی مقایسه‌ای بین نظریات اقتصاد نئوکلاسیک و نهادی در خصوص ساختار قدرت

در پژوهش‌های انجام شده توسط اقتصاددانان سیاسی رویکرد رایج، به واسطه بن‌انگاره‌ی فردگرایی روش‌شناختی، نقطه‌ی عزیمت، یک کنشگر عقلایی استاندارد در نظر گرفته می‌شود (Ostrom, 2000) که کنش‌های خودجوش آنان در شرایط رقابت کامل بر اساس فلسفه نظم منعمانه‌ی طبیعت^۱، به نظمی کلان و خود جوش منتهی می‌شود (باتلر، ۱۳۸۷، به نقل از هایک). با این وصف تعقیب منافع شخصی توسط خودخواهان عقلایی^۲ اقتصاد را به سمت بهینه‌ی کل بازار که تأمین‌کننده‌ی رفاه کل جامعه است، به پیش می‌راند^۳.

در حقیقت فیلسوفان رویکرد رایج می‌کوشند با به کارگیری روش‌شناسی فردگرایانه، الگوی منتج شده از ترجیحات فردی را به صورت ابزاری سودمند و خودکار (خودتنظیم‌شونده) برای دستیابی به رفاه عمومی عقلایی جلوه دهند (چاونس، ۱۳۹۰) و دنیای دوگانه بازار - دولت^۴ را به عنوان نهادهای مطلوب برای برقراری نظم در اقتصاد معرفی کنند. بدان معنا که در این رویکرد یکی از شقوق مورد تکریم برای برقراری نظم ساز و کار بازار معرفی شده (Ostrom, 2010) که هرگونه دخالت برنامه‌ریزی‌شده در آن باعث بر هم خوردن نظم عمومی می‌شود و روش دیگر برقراری نظم، یعنی دولت نیز تنها اختراع و تمهیدی است برای برقراری شرایطی - حفظ و حراست از محیط رقابتی، از بین بردن انحصارات، جبران ناتوانی بازار، تصحیح ساز و کار قیمت‌ها و ... - که در آن افراد بهتر بتوانند به هدف‌ها و خواسته‌های شخصی خود نائل آیند (روزن، ۱۳۷۸).

بنابراین بر اساس آموزه‌های پارادایم نئوکلاسیک، اولاً مفهوم قدرت تنها به یک قدرت محض^۵ مرکزی معطوف می‌شود که باید به صورت انحصاری به تدارک ابزار لازم برای تطبیق‌پذیری جامعه در مواجهه با تنش‌ها و شوک‌های پیش روی اقتصاد، به منظور حفظ و بسترسازی برای تحقق رجحان‌های فردی مبادرت ورزد؛ به گونه‌ای که کمترین اختلال را در تعقیب منافع شخصی افراد ایجاد کند. با این وصف در ساختار قدرت برگرفته‌شده از اقتصاد نئوکلاسیک «افراد عقلایی برخوردار از منافع شخصی برای دستیابی به منافع گروهی و مشترک جامعه‌شان هیچ گونه نقش و مشارکتی نخواهند داشت»

1. Beneficial Order of Nature

۲. Rational Egoist: این اصطلاحی است که Ostrom, (2000) با آن از کنشگران فردی در اقتصاد نئوکلاسیک یاد می‌کند.

۳. برای مطالعه‌ی بیشتر نگاه کنید به قضیه‌ی اول اقتصاد رفاه (لیارد و والترز، ۱۳۷۷، صفحه‌ی ۱۹۵).

4. Dichotomous World of "The Market" and "The State"

5. Sheer Force

(Ostrom, 2000). این بحث که به «دکترین مشارکت صفر»^۱ شهرت یافته است، بیانگر آن است که سهم مشارکتی و میزان همکاری خودخواهان عقلایی در جذب تنش‌ها و ایجاد تعادل در اقتصاد و تأمین مصالح و کالاهای عمومی صفر خواهد بود (Ostrom, 2000).

ثانیاً بر اساس فردگرایی روش‌شناختی و نگرش یکسویه از فرد به سمت نهادها، سایر ترتیبات جمعی و اجتماعی (یا نهادها از قبیل جامعه، گروه، شرکت، طایفه، حزب و...) چیزی بیش از یک گروه از کنشگران فردی نیستند و کنش‌های آنها نیز چیزی بیشتر از مجموع کنش‌های فردی افراد را در بر ندارند. در حقیقت این کنش‌های فردی است که به آنها اعتبار و هویتی فرضی بدون وجود حقیقی می‌بخشد. بنابراین نمی‌توانند در ایجاد آرایش و نظم عمومی، اعمال قدرت کنند و مشارکت داشته باشند.

با این وصف در اقتصاد نئوکلاسیک، مفهوم قدرت بر اساس تئوری مشارکت صفر مشتق شده از مبانی فکری آن، تنها یک قدرت مرکزی محض اطلاق می‌شود که از طریق روابط علیّی بالا به پایین وظیفه حفظ و حراست از محیط رقابتی برای تحقق قوانین طبیعی و نظم ازلی در رابطه «بشر با طبیعت»^۲ را بر عهده دارد تا «تعادل خودکار»^۳ که تأمین‌کننده مصالح عمومی جامعه است، محقق شود.

یکی از روش‌هایی که می‌توان از طریق آن به ارتقای نظریه مبادرت ورزید، تغییر دادن روش‌های تنظیم بنیان‌ها و پیش‌فرض‌های فکری با هدف واقعی‌تر شدن آنهاست، پس رد و نفی بن‌انگاره‌های اساسی خُرد، برای آنکه صحت توصیه‌های سیاستی مشتق شده از آنها را در سطح کلان (مانند تئوری مشارکت صفر) در مظان شک قرار دهد، کافی است (داو، ۱۳۸۸). بنابراین اکنون پس از تصریح ایده‌های نئوکلاسیک در خصوص ساختار قدرت به بازسنجی آن در پرتو رهیافت پارادایمی رقیب می‌پردازیم.

یکی از پیش‌فرض‌های کاربردی در اقتصاد نئوکلاسیک برای اعتباربخشی به کاربست فردگرایی روش‌شناختی در دستیابی به رفاه عمومی از طریق پیگیری منافع شخصی، وجود هماهنگی بین منافع افراد^۴ است در حالی که پیشگامان اقتصاد نهادی از جمله کامونز با عنایت به ۵۰ سال مطالعه و پژوهش‌های گسترده خویش در دادگاه‌های آمریکا معتقد هستند که اولاً به دلیل اصل جهانی

1. Zero Contribution Thesis
2. Man to Nature
3. Automatic Equilibrium
4. Harmony of Interest

کمیابی^۱ نه تنها بین علایق و منافع افراد، هارمونی از پیش تعیین شده‌ای نیست بلکه جامعه شاهد تضاد و کشمکش بین منافع شخصی^۲ افراد با یکدیگر همچنین تضاد منافع افراد با منافع عمومی است (Commons, 1936) و به کارگیری ساز و کار بازار مبتنی بر منافع خصوصی، منافع جامعه را حداکثر نمی‌سازد.

ثانیاً بر این اساس جامعه نیازمند اعمال قدرت و ورود یک کنشگر جمعی است که فراتر از حیطه‌های تبیین شده در اقتصاد نئوکلاسیک در اقتصاد مداخله کند و از طریق تبیین قواعد کاری^۳ کنش‌های افراد را در جهت کاهش تضادها و تقویت فضای همکاری (در کنار رقابت) برای ایجاد هماهنگی بین منافع فردی و مصالح عمومی هدایت کند. کامونز در این رابطه به صراحت بیان می‌دارد که اقتصاد برای غلبه بر کمیابی، نیازمند همکاری^۴ و نه رقابت^۵ است در حالی که مولفه همکاری به واسطه پیش‌فرض هماهنگی بین منافع، در ادبیات اقتصادی رایج تعبیه نشده است. ولی در هر صورت ما برای ایجاد و خلق یک هارمونی جدید^۶ بین منافع افراد به دور از تضادهای موجود، نیازمند به کارگیری همکاری هستیم. در این چارچوب است که نقش متفاوت ساختار قدرت در تعیین قوانین پایه‌ای بازی و ایجاد نظم و همکاری در جامعه از طریق تبیین روابط افراد با یکدیگر (بشر با بشر)^۷ اهمیت می‌یابد (نورث، ۱۳۸۰).

ثالثاً در ساختار قدرت مورد نظر اقتصاد نهادی صورت‌های مختلف کنش‌های جمعی با روابط علی‌پایین به بالا علاوه بر قدرت مرکزی بر ایجاد آرایش و نظم عمومی به رسمیت شناخته می‌شوند زیرا به واسطه‌ی نقد فردگرایی روش‌شناختی و پذیرش وابستگی دوسویه‌ی کارگزار و ساختار که در بخش قبل به آن اشاره کردیم، این اعتقاد وجود دارد که نهادها به عنوان کنش جمعی دارای چیزی بیش از جمع کنش‌های افراد و اعضای خود بوده (North, 2009) و دارای هویتی حقیقی هستند. این تفکر زمینه را برای به رسمیت شناختن موجودیت‌هایی نظیر گروه‌ها، انجمن‌ها، شرکت‌ها، احزاب سیاسی، شرکت‌های تجاری، شهرها، ایالت‌ها و سایر سازمان‌ها و... فراهم می‌آورد (Toboso, 1995).

1. Universal Scarcity
2. Conflict of Interest
3. Working Rules
4. Cooperation
5. Competition
6. Creating a New Harmony
7. Man to Man

این صورت‌های مختلف کنش‌های جمعی می‌توانند از طریق کنترل، آزادسازی^۱، و بسط کنش‌های فردی^۲، انتخاب‌های افراد را تحت قدرت و نفوذ خود هدایت کنند (Commons, 1931) و چه بسا می‌توانند رجحان‌های ارزشی و سیاسی و منافع متفاوتی از کنش فردی را از طریق مشارکت و همکاری برای افراد اعضای خود به ارمغان آورند (آربلاستر، ۱۳۶۷).

در چشم‌انداز مبتنی بر کارگزاران تعاملی (برهم‌کنشی)^۳ که به تعامل با ساختار می‌پردازند، نحوه انتخاب فرد می‌تواند در قالب اجتماع و گروه‌های جمعی و تحت تأثیر انگیزش‌های ملی و فرهنگی آمیخته با جمع صورت پذیرد (Wrenn, 2006) و تمهیدات لازم سیاسی برای متأثر ساختن ساختار انگیزشی کنشگران به منظور پذیرش راه‌حل‌های همکارانه در جهت برآورده ساختن منافع عمومی از طرف دولت فراهم آید.

به همین دلیل آلن کیرمن نظریه‌پرداز اقتصادی در این رابطه می‌نویسد: «در اقتصاد رایج، عمل افراد مستقل از یکدیگر صورت می‌پذیرد... در حالی که اگر تمایل بیشتری به پیشرفت نظریه داریم باید به سمت نظریه‌پردازی در قالب گروه‌هایی حرکت کنیم که در مجموع رفتار منسجمی دارا هستند» (Lowson, 2006).

اُسترم صورت‌های مختلف گروه‌های فوق (کنش‌های جمعی) را که به جای قدرت‌های مرکزی محض می‌توانند از طریق برقراری روابط رقابتی و در عین حال همکارانه در راستای برقراری نظم عمومی و منافع جمعی اعمال قدرت کنند، تحت عنوان «سیستم‌های چندمرکزی پیوسته»^۴ یا «نظام‌های سیاسی چندمرکزی»^۵ نام می‌برد (Ostrom, 2007).

چندمرکزی و چندقطبی به معنای مراکز تصمیم‌سازی کثیری است که به جای ساختار قدرت مبتنی بر یک هدایت مرکزی، بر قدرت یافتن تلاش‌های خودسازماندهی‌شده‌ی مردمی در قالب گروه‌ها و ترتیبات جمعی با روابط رقابتی و در عین حال همکارانه، در راستای تدارک کالاها و منافع عمومی تأکید می‌ورزد. البته قدرت مرکزی نیز در این میان از طریق تنظیم نظام مشوق‌ها و

۱. Liberation به معنای آزادسازی کنش فردی از ارباب، تبعیض یا رقابت ناعادلانه از جانب سایر افراد است.

۲. Expansion به معنای بسط خواسته‌ها و تمایلات فردی فراتر از آن چیزی است که بر اساس توانایی اندک خود می‌تواند انجام بدهد.

3. Interactive Agency

4. Polycentric-Linked Systems

5. Polycentric Political Systems

بازدارنده‌ها و با «گزینش ساختگی»^۱ قواعد حاکم و در جریان، مسوولیت هدایت ملی کشور و «کنترل اجتماعی» فعالیت اقتصادی را در قالب سیستم‌های فوق پیگیری می‌کند تا ترتیبات جمعی فوق در مواجهه با شوک‌های وارده به سیستم، به سمت یک «تعادل مدیریت شده» به جای «تعادل خودکار»^۲ هدایت شوند (چاونس، ۱۳۹۰). یکی از مهمترین دستاوردهای سیاستی این نگرش آن است که در آن می‌توان با استفاده از سیستم‌های چندمرکزی که می‌توانند از طریق به وجود آوردن تکالیف و امتیازات جمعی^۳ اعمال قدرت کنند و نحوه انتخاب و ترجیحات افراد را از تعقیب خودخواهی فردی به سمت تأمین اهداف اجتماعی و منافع جمعی مشترک متأثر سازند، در جهت ایجاد تغییرات تعمدی و هدفمند به منظور کاهش تضادها و توسعه رفتارهای همکارانه در راستای تقویت اقتصاد داخلی و مقابله با شوک‌های وارده به آن حرکت کرد.

این تفکر چشم‌انداز متفاوتی برای ترسیم ساختار قدرت ایجاد می‌کند که به واسطه تقویت گسترده‌ای از فعالیت‌های نهادهای جمعی، سبب وسعت بخشیدن به سهم مشارکت و خوداندیشی توده‌ها و افراد درون وضعیت می‌شود (Ostrom, 2010). بنابراین در تقابل کامل با تئوری مشارکت صفر اقتصاد نئوکلاسیک قرار دارد؛ تئوری که انتظار دارد مقامات دولتی خارج از موقعیت‌های مختلف، بتوانند راهکارهای مناسب را برای اقشار مختلف مردم با زمینه‌ی نهادهای متفاوت فراهم آورند. همان‌طور که ریچارد ساجدن این روش را توصیف می‌کند: «بیشتر نظریه‌های جدید اقتصادی، جهانی را تصور می‌کنند که توسط یک دولت (نه توسط چند دولت) اداره می‌شوند و جهان را از چشم آن دولت مشاهده می‌کنند. قرار است دولت مسوولیت، اراده و قدرت بازسازی اجتماع را به هر نحوی که رفاه اجتماعی را افزایش دهد داشته باشد؛ مانند سواره نظام‌های آمریکایی در یک فیلم وسترن، دولت آماده نجات دادن بازار هنگام «شکست» است و شغل اقتصاددانان این است که راجع به اینکه چه زمان و چگونه باید این کار را انجام داد مشورت دهند. افراد و گروه‌ها در مقابل، طوری طبقه‌بندی شده‌اند که هیچ توانایی نداشته یا توانایی کمی برای حل مشکلات اجتماعی در بین یکدیگر دارند. این موضوع باعث ایجاد یک نظریه‌ی تحریف شده راجع به برخی مشکلات اقتصادی و سیاسی می‌شود» (Sugden, 1989 به نقل از Ostrom, 2010). این در حالی است که در تئوری سیستم‌های چندمرکزی جامعه از طریق گسترش مشارکت فراگیر و تنوع مردمی در انتقال اندیشه‌های غیردولتی از بطن جامعه به بالا، از منبع بزرگی از مهارت‌ها

1. Artificial Selection
2. Automatic Equilibrium
3. Collective Sanction

و بینش‌های مفید در جامعه بهره‌مند می‌شود (Stanfield, 1999) و از آنجا که روابط غیرشخصی^۱ بازیگران در قالب گروه‌ها به روابط شخصی^۲ تبدیل می‌شود، تحقق راه‌های همکارانه برای سازماندهی و حل معماهای اجتماعی و تخصیص منابع در جهت منافع عمومی می‌شود (Ostrom, 2010).

سیستم‌های چندمرکزی که در آن افراد ترکیبی از اهداف شخصی و جمعی را از طریق رفتارهای همکارانه و رقابتی دنبال می‌کنند، می‌توانند در خلق اندیشه‌های نوآفرینانه و همچنین دور انداختن ایده‌های نامطلوب در مواجهه با مشکلات لاینحل جدید بهتر عمل کنند و از کارآمدی و ویژگی تطبیق‌پذیری بیشتر در جذب تنش‌ها برخوردار باشند (North, 2009). زیرا افراد و گروه‌های کاری و انجمن‌های تجاری و... بهتر از هر دولت مرکزی نسبت به مشکلات خود و راهبردهای برون‌رفت از آنها آگاهی و تبحر دارند (Williamson, 2005). به دلیل همین اهمیت حیاتی و ارزنده تدابیر و نوآفرینی‌های گروه‌های جمعی است که نهادگرایان کارایی نظام‌های چندمرکزی و غیرمتمرکز را از نظام‌های ساده و متمرکز بیشتر می‌دانند (Ostrom, 2007).

در چنین ساختاری از قدرت، دیگر این ظرفیت‌های دولتی نیستند که به حل مسائل می‌پردازند، بلکه عموماً درایت، توانایی، خلاقیت و نوآوری و اهتمام بخش خصوصی در قالب سیستم‌های مورد اشاره است که با فهم دقیق مشکلات، به حل آنها می‌پردازند. در این چارچوب نگاه سنتی به قدرت یعنی تمرکز بر حاکمیت، جای خود را به مفهوم جدید قدرت یعنی افزایش توانایی جامعه در پیدا کردن راه‌حل‌ها و رفع نیازهای مردم در قالب شبکه‌ای از اجتماع‌ها می‌دهد و دولت مرکزی برای تحقق راهکارهای نوآفرینانه، نقش یک نهاد تسهیل‌کننده (کاتالیزور) را بر عهده می‌گیرد.

افزایش قدرت افراد و گروه‌ها برای ایجاد قواعد خودشان، مسیری است که چشم‌انداز خود را در برابر افقی از ساختار قدرت مبتنی بر توسعه روابط علی‌پایین به بالا در قالب گروه‌های جمعی گشوده می‌دارد. سیاست‌های برگرفته شده از چنین ساختار قدرتی که بیشترین اتکا را بر نیروی مردم خود دارد و تحول و تکامل آن نیز توسط خود مردم صورت می‌پذیرد، از قدرت بیشتری برای ایستادگی در برابر شوک‌ها و انگیزه‌ی قوی‌تری برای تطبیق‌پذیری با شرایط جدید برخوردار است (Ostrom, 2007). مزیت دیگر چنین ساختار سیاسی، هدایت تصمیم‌سازی‌های قدرت حاکم به سمت سیاست‌های توسعه‌ای است. از آنجا که طبق دیدگاه نورث (۱۳۸۰) در تاریخ کشورهای جهان سوم همواره بین سیاست‌های کارایی که رشد اقتصادی را تشویق می‌کند و سیاست‌هایی که رانت دولتمردان و گروه آنان

را حداکثر می‌سازد، تقابل وجود داشته و این دوپارگی ریشه‌ی اصلی شکست جوامع در تجربه‌ی رشد اقتصادی پایا بوده است، بنابراین دخالت دادن مردم در تصمیم‌سازی‌های اقتصاد ملی و تعامل دولت و بازار از طریق سیستم‌های چندمرکزی (به جای نظم دوگانه‌ی دولت - بازار)، سبب افزایش نظارت و کنترل مردم بر تصمیمات دولت شده و در سالم‌سازی اقتصاد، جلوگیری از اقدامات رانت‌جویانه و هدایت دولت به سمت سیاست‌های کارایی مثرتر واقع می‌شود.

نتیجه‌ی چنین ساختار قدرتی، حصول ماتریس نهادی انعطاف‌پذیری است که در مواجهه با شوک‌های وارد شده به سیستم، می‌تواند درجه‌ی تعدیل و کارایی تطبیقی بیشتری را به منصفه‌ی ظهور برساند.

نتیجه‌گیری

امروزه عدم کفایت تئوری‌های رایج در جهت راهبری جوامع در حال توسعه و فشارهای اقتصادی همه‌جانبه‌ی دشمن، ضرورت برنهادن الگوی توسعه مبتنی بر راهکارهای اقتصاد مقاومتی را برای کشورمان ایجاب کرده است. از آنجا که آموزه‌های اقتصاد نهادی مشابیه‌های فراوان با گفتمان انتقادی اسلامی - ایرانی علیه اقتصاد مرسوم دارد، می‌تواند خمیرمایه‌ی مناسبی را در به پیش راندن چارچوب فکری اقتصاد مقاومتی فراهم آورند. بنابراین این مقاله با بهره‌گیری از تعالیم این رویکرد معتقد است برای آنکه کشوری قادر باشد در مواجهه با تنش‌های وارده ناشی از تحولات خارجی خود را در جریان تعدیل و تطبیق سریع قرار دهد، باید کارایی تطبیقی یا انعطاف‌پذیری ساختار نهادی آن بهبود یابد و از آنجا که یکی از فاکتورهای مهم در ساختار نهادی جوامع ساختار قدرت است، بنابراین نیازمند ترسیم ساختار قدرتی متناسب با استراتژی اقتصاد مقاومتی هستیم.

متأسفانه مسیر فعلی کشور ما به تبعیت از تئوری مشارکت صفر اقتصاد مرسوم، مبتنی بر یک نظم و آرایش دوگانه‌ی دولت - بازار شکل گرفته و مفهوم قدرت در آن تنها در یک قدرت مرکزی محض متبادر می‌شود. در حالی که این نوشتار با استفاده از تعالیم نهادی و بازنگری و بررسی صحت مبانی و زیربنای فکری و فلسفی اقتصاد مرسوم در این خصوص آشکار می‌سازد این رویکرد به واسطه‌ی فردگرایی روش‌شناختی و نگرش یکسویه از فرد به ساختار، به عنوان بن‌انگار محوری خود در تبیین ساختار قدرت، نقش و اثر ساختار قدرت بر ترجیحات افراد را نادیده انگاشته است. این مقاله از رهگذر بازسنجی و بازبینی فردگرایی روش‌شناختی و پیش‌فرض‌های فکری آن در پرتو نگرش پارادایمی رقیب، با پذیرش نگرش تعاملی فرد - ساختار، نه تنها اقتصاد را ملزم به بررسی ساختار

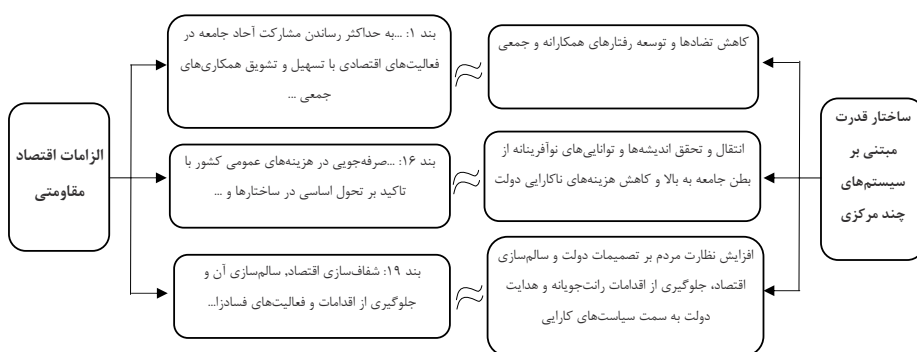
قدرت می‌داند، بلکه می‌کوشد در تحلیلی مقایسه‌ای با تشریح چارچوب تئوری نظام‌های چندمرکزی، تعبیه و به کار بستن نهادها و کنش‌های جمعی با روابط علیّ پایین به بالا را در طراحی ساختار قدرت در جهت تامین الزامات اقتصاد مقاومتی امری ضروری بر بشمارد و آشکار کند که تلاش‌های خودسازمانده‌ی شده‌ی مردمی در قالب سیستم‌های ذکر شده می‌توانند از طریق به وجود آوردن تکالیف و امتیازات جمعی به واسطه‌ی کنترل، آزادسازی و بسط کنش‌های فردی در جهت کاهش تضادها و تسهیل و تشویق رفتارهای همکارانه و جمعی اعمال قدرت کنند و تحقق ترکیبی از اهداف فردی و جمعی را امکان‌پذیر کنند. این مطلب در راستای همان چشم‌انداز بند اول سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی تحت عنوان «... به حداکثر رساندن مشارکت آحاد جامعه در فعالیت‌های اقتصادی با تسهیل و تشویق همکاری‌های جمعی...» است.

همچنین افزایش قدرت افراد و گروه‌ها برای ایجاد قواعد خودشان در قالب سیستم‌های چندمرکزی می‌تواند در خلق اندیشه‌های غیردولتی نوآفرینانه و دور انداختن ایده‌های نامطلوب در مواجهه با مشکلات لاینحل جدید مثمرتر واقع شود و از کارایی بیشتری برای توانمندسازی بخش تولید و انگیزه‌ی قوی‌تری برای تطبیق‌پذیری جامعه با شرایط نوظهور اقتصادی، جذب تنش‌ها و کاهش هزینه‌های عمومی دولت برخوردار است (North, 2000) و از آنجا که افراد و گروه‌های کاری و صنفی، انجمن‌های تجاری، احزاب و... بهتر از هر قدرت متمرکزی نسبت به مشکلات خود و راهبردهای برون‌رفت از آنها آگاهی و تبحر دارند (Williamson, 2005)، از این‌رو، راهکارهای سیاستی آنها به طور موثرتر، کم‌هزینه‌تر و خلاقانه‌تر از سیاست‌های تجویزی دولت به حل معضلات اقتصادی، اجتماعی و... جامعه می‌انجامد. این یکی از راهکارهایی است که می‌تواند در جهت تأمین اهداف بند شانزدهم سیاست‌های اقتصاد مقاومتی یعنی «صرفه‌جویی در هزینه‌های عمومی کشور با تأکید بر تحول اساسی در ساختارها و...» مثمرتر واقع شود.

بنابراین بزرگترین ظلم اقتصاد رایج این است که با اتکا به یک دولت همه‌چیزدان و کارآمد در همه‌ی زمینه‌ها، برای حل تمام مسائل نوآوری‌ها و خلاقیت‌های متهورانه را نادیده گرفته است و به تحمیل راهکارهای مرکزی خود بر اصناف و اقشار مختلف مردم اصرار می‌ورزد بنابراین نه تنها مساله‌ای که می‌توانست در قالب گروه‌ها و اصناف با بهره‌مندی از ظرفیت‌های غیردولتی در بطن جامعه حل شود را از آنها گرفته است و تلاش می‌کند آن را به صورت متمرکز با افرادی که آشنایی لازم با موضوع را ندارند، حل کند بلکه دولت‌ها با دریافت مالیات هزینه و قیمت ناکارآمدی خود را نیز از مردم می‌ستانند!

البته چنانچه سیستم‌های چندمرکزی مبتنی بر جغرافیای مناطق مختلف کشور تعبیه شوند تقویت روابط علیّ پایین به بالا می‌تواند دولت را در به کارگیری ظرفیت‌ها و قابلیت‌های متنوع مناطق مختلف جغرافیایی کشور یاری رساند و در راستای بند سوم سیاست‌های اقتصاد مقاومتی نیز گام بردارد.

مزیت دیگر چنین ساختار قدرتی آن است که به واسطه گسترش تعاملات دولت و افراد از مجرای این سیستم‌ها با تقویت روابط علیّ پایین به بالا نظارت و کنترل مردم بر تصمیمات دولت گسترش یافته و در سالم‌سازی اقتصاد، جلوگیری از اقدامات رانت‌جویانه دولتمردان و گروه‌های وابسته به آنان و هدایت دولت به سمت سیاست‌های کارایی مثرتر واقع می‌شود و کارایی تطبیقی افزایش می‌یابد. این همان هدفی است که در بند نوزدهم سیاست‌های اقتصاد مقاومتی مورد تأکید قرار گرفته است یعنی «شفاف‌سازی اقتصاد، سالم‌سازی آن و جلوگیری از اقدامات و فعالیت‌های فسادزا...».



نمودار ۱: تناسب ساختار قدرت مبتنی بر سیستم‌های چندمرکزی با الزامات اقتصاد مقاومتی

خلاصه‌ی ابعادی از اقتصاد مقاومتی که در سایه ساختار قدرت مبتنی بر سیستم‌های چندمرکزی و توسعه روابط علیّ پایین به بالا قابل دستیابی هستند در نمودار (۱) جمع‌بندی شده است.

الف) فارسی

- آربلاستر، آنتونی (۱۳۶۷). *ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب*، مترجم عباس مخبر، نشر مرکز.
- اشرف نظری، علی (۱۳۸۶). *نگرش مدرن به مفهوم قدرت سیاسی*، پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۴، صفحات ۱۴۱-۱۲۳.
- باتلر، ایمون. (۱۳۸۷). *نگاهی به اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی هایک*، مترجم فریدون تفضلی، تهران: نشرنی.
- بلاگ، مارک. (۱۳۸۰). *روش‌شناسی علم اقتصاد: اقتصاددانان چگونه تبیین می‌کنند؟*، مترجم غلامرضا آزاد (ارمکی)، نشرنی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). *منزلت عقل در هندسه‌ی معرفت دینی*، قم: نشر اسراء.
- چاونس، برنارد (۱۳۹۰). *اقتصاد نهادی*، ترجمه محمود متوسلی، علی نیکونستی، زهرا فرضی‌زاده، تهران: موسسه‌ی انتشارات دانشگاه تهران.
- داو، شیلا سی. (۱۳۸۸). *کنکاشی در روش‌شناسی اقتصاد*، مترجم محمود متوسلی و علی رستمیان، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تهران.
- روزن، هاروی (۱۳۷۸). *مالیه عمومی (اقتصاد بخش دولتی)*، مترجم عین‌الله علاء، دانشکده امور اقتصادی.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۹). *مفهوم قدرت و عملکرد سیاست خارجی: مقایسه چین و ایران*، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره اول، صفحات ۷۴-۴۹.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳). *بنیادهای علم سیاست*، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- فی، برایان (۱۳۸۲). *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، مترجم دکتر مردیها، چاپ اول، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کلگ، آر. استوارت (۱۳۷۹). *چارچوب‌های قدرت*، مترجم مصطفی یونسی، تهران، پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی غیرانتفاعی.
- متوسلی، محمود؛ پاداش، حمید؛ نیکونستی، علی و رستمیان، علی (۱۳۸۹). *تبیینی از پیوند ساختار قدرت و تحولات اندیشه اقتصادی در قرن‌های ۱۷ تا ۱۹ میلادی*، روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۶۳، صفحات ۷۶-۵۵.
- متوسلی، محمود (۱۳۷۳). *خصوصی‌سازی یا ترکیب مطلوب دولت- بازار در توسعه اقتصادی*، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
- متوسلی، محمود (۱۳۹۰). *نقشه راه*، در دست چاپ
- نورث، داگلاس سی. (۱۳۸۰). *ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی*، مترجم غلامرضا آزاد ارمکی، چاپ اول، نشر نی.

هانت، دایانا (۱۳۸۶). نظریه‌های اقتصادی توسعه: تحلیلی از پارادایم‌های رقیب، مترجم غلامرضا آزاد ارمکی، نشر نی.

ب) لاتین

- Acemoglu, Daron & James Robinson. (2010). *The Role of Institutions in Growth and Development*, Review of Economics and Institutions
- Coase, Roland. (1937). The Nature of Firm, *Economica, New Series*, 4(16), pp. 386-405
- Commons, J. R. (1931). Institutional Economics, *American economic review*, 21(4) , pp. 648-657
- Commons, J. R. (Mar.1936). Institutional Economics, Supplement, Paper and Proceeding of the Forty- eighth Annual Meeting of the American Economic Association, *American Economic Review*, 26(1). pp. 237-249
- Hamilton, W. (1919). The Institutional Approach to economic Theory, *The American Economic Review*, 9(1), Supplement, Paper and Proceeding of the Thirty Annual Meeting of American Economic Association, pp. 309-318
- Hodgson, Geoffrey, M. (1998). The Approach of Institutional Economics, *Journal of Economic Literature*, Vol.XXXVI, p. 166-192
- Lowson, Tony. (2006). The Nature of Heterodox Economics, *Cambridge Journal of Economics*, 30. 483-505
- North, D. (2000). *The New Institutional Economics and Third World Developmen*, Edited by J. Harriss, J.Hunter, International Ltd.
- North, D, Wallis. J & B. Eingast. (2009). Violence and the rise of open- access orders, *Journal of democracy*, 20(1)
- Ostrom, Elinor. (2000). Collective Action and Evolution of Social Norms, *Journal of Economic Perspectives*, 14(3), pp.137-158
- Ostrom, Elinor. (2007). Challenge and Growth: the development of the interdisciplinary field of institutional analysis, *Journal of Institutional Economics*, 3(3), 239-264
- Ostrom, Elinor. (2010). Beyond Markets and States: Polycentric Governance of Complex Economic Systems, *Journal of American Economic Review* 100, pp. 641-672
- Stanfield, Ronald. (1999). The Scope, Method, and Significance of Original Institutional Economics, *Journal of Economic Issue*. XXXIII(2).
- Toboso, Fernando. (1995). Explaining the Process of Change Taking Place in Legal Rules and Social Norms: The Cases of Institutional Economics and new Institutional Economic, *European Journal of Law and Economics*, 2(1). pp. 63-84.
- Williamson, O. E. (2000). The New Institutional Economics: Taking Stock, Looking Ahead, *Journal of Economic Literature*, XXXVII(3), pp. 595-613
- Wrenn, M.V. (2006). Agency and Mental Models in Heterodox Economics, *Journal of Economic Issue*, XL(2).